همیشه ترک کند: اولین کسی بودم که در تست تیم ملی جوانان قبول شدم. قرار بود متولدین ۱۳۲۷ برای شرکت در تیم انتخاب شوند ولی چیزی که رعایت نشد همین مسأله بود. روز آغاز سفر باباخانلو و فتاحی و دیگران به سفر رفتند و مرا با ناامیدی در تهران تنها گذاشتند. این اولین بار بود که سخت یکه خوردم. آخر چگونه ممکن بود من که یک دنیا امیدم را به فوتبال بسته بودم سرخورده بشوم؟ نزدیک بود که برای همیشه امید از وجودم پر بکشد اما مهارش کردم. ستاره نیم‌وجبی نه از سمت پدرش شارژ می‌شد نه مربیان خارجی به تکنیک سرشار او توجهی داشتند. اگر از همان اول بچه لجوجی نبود احتمالاً عطای فوتبال را به لقایش می‌بخشید و نهایتش یک گروهبان موفق می‌شد اما او بسیار سرسخت بود. سال بعدش باز رایکوف در تیم ملی جوانان حق او را نداد و تیمش با سبیل‌دارهای اعظم در آسیا حذف شد. وقتی رایکوف از تیم ملی جوانان مستقیم به طرف سکانداری تاج برگزیده شد ایرج فهمید که اینجا دیگر جایش نیست و باید فکری به حال خود بکند. وقتی به استخدام نیروی‌هوایی ارتش درآمد به تیم فوتبال نیروهوایی پیوست (۱۳۵۰) که در دسته دوم باشگاه‌های تهران حضور داشت. با این تیم در دسته‌دوم پایتخت قهرمان شد و به دسته‌اول راه یافت اما با اعلام انحلال تیمش به عقاب پیوست که در اصل تیمی متعلق به نیروی هوایی‌ها بود و سخت چغر بود. سال ۵۱ وقتی در عقاب درخشید و آنها به مقام نایب‌قهرمانی باشگاه‌های پایتخت رسیدند همه امجدیه‌نشین‌ها فهمیدند که چه لعل و جواهری در حال تکامل است. آن فصل ایرج

پاییز سال ۵۸ چند ماه بعد از پیروزی انقلاب که فوتبال از رونق افتاده و به محاق تعطیلی رفته بود علی آقا در بیمارستانی که مال تهی‌دستان پایتخت بود غریب و بی‌کس بستری شده بود. درد کبد از پا انداخته بودش و سرطان روده داشت دست به کشتارش می‌زد. حالا کمتر از یک سالی از انقلاب می‌گذشت و کسی اعتنایی به پیران فوتبال و استعدادیاب‌های افسانه‌ای‌اش نداشت.

وقتی دید که کاپ قهرمانی در اثر یک لغزش عقابی‌ها روی دست‌های مسترایکوف به رقص درآمده است هزاربار آرزو کرد که کاش در دستان خودش بود و به رایکوف نشان می‌داد که یک من ماست چقدر کره دارد. سال ۵۲ در فصل اول جام تخت‌جمشید با عقاب به عنوان چهارمی رسید. عقابی که فوروارد‌های زهرداری چون غلام وفاخواه، فریبرز اسماعیلی، حسین باباخانلو، جهانگیر فتاحی و مهدی حاج‌محمد داشت و حضور ایرج در ترکیب فیکس در میان آن همه شاخ، عین گرفتن تاج و تخت از میان چند شیر ژیان بود اما او در ثانیه‌هایی چنان درخشیده بود که چشم همه را گرفته بود. مثلاً در بازی با پرسپولیس ۲۳ تیر ۵۲ وقتی با آن دریبل‌های ریزش از سد ابرام آشتیانی معروف گذشت و سانترش را برای باباخانلو لقمه کرد و دروازه تیم قرمزها باز شد چشم‌ها از تعجب گرد شده بود. یا وقتی که در بازی با نورد اهواز ششم مهر ۵۲ پایه‌گذار هر چهار گل تیمش شد مفسرهای فوتبال هم فهمیدند چه اعجوبه‌ای در حال تولد دوباره است. عقاب ایرج در فصل دوم تخت‌جمشید دچار اختلافات و چنددستگی‌ها شد و کم مانده بود از ته جدول سقوط کند پایین. ایرج با اینکه در این باندبازی‌ها بی‌طرف بود اما می‌دید که دودستگی وحشتناک چه بلایی سر این تیم سرفراز می‌آورد. وقتی عقاب منحل شد دلخوشی ایرج به این بود که مستر اوفارل به رهبری تیم ملی بزرگسالان رسیده بود و داشت برای پشتوانه‌سازی در فوتبال ایران، تیم ملی امید را تشکیل می‌داد. وقتی در اولین دیدار ملی‌اش با پیراهن امید ایران در مقابل تیم جوانان سائولوپلوی برزیل در ورزشگاه باغ‌همایون اصفهان به میدان رفت دیگر میخش را در تیم ملی ایران بر زمین کوبید.

ایرج بعد از انحلال تیم عقاب به پاس رفت و از اعضای تأثیرگذار این تیم در کسب قهرمانی تخت‌جمشید بود. پسر شماره ۲۲ پاس عاشق پاس گل بود. در جام سوم تخت‌جمشید هر سه دفاع راست نامدار لیگ مرکب از حضراتی چون حسن نظری تاج، ابرام آشتیانی پرسپولیس و مسعود تابش سپاهان را با دریبل‌های ریزش بیچاره کرد. لیگ سوم را با پاس سوم شد اما در جام چهارم وقتی حسن‌آقا حبیبی صلاح را در این دید که پست او را از گوش چپ به هافبک چپ تغییر دهد همای اقبال بر دوش ایرج نشست و تبدیل به یکی از تاپ‌ترین بغل‌چپ‌های ایران شد. ایرج با وجود قهرمانی تیمش پاس، در جشن اهدای جام حضور نیافت و سال بعدش نیز در میان کش و قوس‌های بسیار، وقتی دیگر از پرسپولیس ناامید شد سر از تاج درآورد. حالا در اوج پختگی در ۲۷ سالگی از بهمن سال ۵۶ باید در تیم تاج مسترجکیچ عیارش را رو می‌کرد اما تاجی‌های متعصب به رهبری کاپیتان‌شان از حضور ایرج که با رقیب قرمز هم در آغاز فصل نقل و انتقالات، سَر و سّری پیدا کرده بود زخمی بودند و او را اذیت می‌کردند. چنین شد که وقتی ایرج با بچه‌محل قدیمی‌اش درددل کرد احمد عبداللهی‌نیا تنها کاریکاتوریست ورزشی آن روزها در کیهان ورزشی آنقدر سر به سر کاپیتان تاج گذاشت که کلی تهدید از سمت آن باند دریافت کرد و آنقدر در کشیدن شکلک‌های او اصرار کرد که آخرش آشتی بین کاپیتان و ایرج حاصل شد و دیگر از یقه این بچه مظلوم دست برداشتند. اولین محصول این فراغت فکری درخشش ایرج در دربی بیستم بود که رسانه‌ها از او به عنوان ستاره بزرگ هفته یاد کردند. در ادامه بازی‌ها ایرج چنان سرحال بود که گاه گل‌های مارادونایی می‌زد گاه شوت‌های وحشتناک پشت هیجده و معمولاً پایه‌گذار بیشتر گل‌ها و ارسال‌کننده سانترهای لقمه‌ای بود. حالا دیگر چه کسی می‌توانست او را از حضور در تیم ملی محروم کند؟ وقتی تیم حشمت به جام‌جهانی آرژانتین ۱۹۷۸ رفت مشخص بود که یکی از آس‌های تیم برای روزمبادا و لحظه‌های سرنوشت‌ساز است. فوتبالش چند سال در اوج درخشندگی برای خدمت به تیم ملی تباه و محروم شده بود و حالا وقت چیدن میوه بود. وقتی اصغر شرفی تیم اسکاتلند را به عنوان یکی از حریفان ایران آنالیز کرد به حشمت تأکید کرد که ایرج بهترین یار برای من تو من با آس حریف -آرچی گمیل- هافبک بازیساز تیم ملی اسکاتلند و باشگاه ناتینگهام فارست است و خدا را شکر که حرفش توی مخ حشمت‌خان رفت. چهارشنبه ۱۷خرداد ۵۷ هنگامی که تیم چمدان‌بسته ما به مصاف اسکاتلند در کوردوبا می‌رفت ایرج جای حسن نایب‌آقا را گرفت و اولین گل تیم ملی ایران را در تاریخ جام‌جهانی با سماجت وحشتناک خود به ثمر رساند. او آرچی گمیل را به معنای واقعی کلام بدبخت کرد و چنان با او من تو من کرد که طرف می‌خواست سر ایرج را عین پوست هندوانه گاز بگیرد. بعد از بازگشت تیم ملی ایران از آرژانتین ایرج دانایی‌فرد راهی بازی خداحافظی سلطان پله در آمریکا شد. آنجا در باشگاه آمریکایی تولسا روئیننگ Tulsa Roughnecks به مدت چهار سال (۱۳۵۹ تا ۶۳) توپ زد و سرانجام در ۳۳ سالگی کفش‌ها را آویخت.

9 تقدیرگرایی در داستان نحس سرخابی‌ها

ایرج بعد از بازی در سه تیم نظامی نیروی‌هوایی و عقاب و پاس، وقتی به تاج برگشت که همه تیم‌های لیگ به ویژه پرسپولیس به پایش عین ریگ بیابان پول خرج می‌کردند و روزنامه‌ها کاریکاتور او را به عنوان «بودای نقل و انتقالات چاپ می‌کردند. این در حالی بود که داستان رو برگرداندنش از پرسپولیس هر سال با وقایع غریبی مواجه شده بود؛ وقایع غریبی که اثبات می‌کرد فوتبال، بازی شانس‌هاست و همیشه خدا در جبرگرایی عجیبی غوطه‌ور است و هرکس هرچه زور بزند یارای نجات یافتن از چنبره تقدیرگرایی را ندارد. شاید نمونه ایرج دانایی‌فرد گل‌پسر علی‌آقا دانایی‌فرد در دهه پنجاه، رمز و رازهای این عشق و تقابل با موج تقدیرگرایی و جبرآلودگی محتوم را نشان دهد. ستاره‌ای که پنج سال تمام در آتش پیوستن به سرخ‌ها سوخت و آخرش سر از تیم آبی درآورد که از ریشه، خانه پدرش بود و باید از ۸ سالگی در آنجا خانه‌زاد می‌شد.

داستان دون پاشیدن پرسپولیس برای فلفل ریزه‌میزه فوتبال ایران از نیم‌فصل جام دوم تخت‌جمشید (۱۳۵۳) کلید خورد که مسئولین کلوپ قرمزها چهارچنگولی به فکر صید ایرج دانایی‌فرد افتادند. آن روزها ایرج در عقاب بازی می‌کرد اما بعد از تجربه دودستگی وحشتناک در این تیم، هوای پیوستن به کلوپ عبده در سرش افتاد که صدالبته عشق یا معامله‌ای دوطرفه بود. ایرج که پدرش از بنیانگذاران تاج به شمار می‌رفت طبیعتاً در نظر همه آنها یک آبی بالفطره و مادرزاد به شمار می‌رفت اما در آن سال‌ها با بی‌تفاوتی مسئولین تاج مواجه شد. مسئولینی که وقتی اصرار همایون‌خان بهزادی سرمربی وقت سرخ‌پوشان را می‌دیدند که دلش می‌خواهد سرخ‌ها روی او به عنوان یک نابغه بی‌بدیل سرمایه‌گذاری کنند به فکر افتادند قاپ ایرج را بدزدند. آن روزها به محض اینکه پچپچه‌ها درباره خبر انتقالش به گوش مدیران باشگاه عقاب رسید سریع موضع‌گیری کردند که دانایی‌فرد شش ماه دیگر با ما قرار دارد و نمی‌تواند راهی پرسپولیس شود اما ایرج که تصمیم به جدایی حتمی از عقاب داشت از تک و تا ننشست و باشگاه را تهدید کرد که من حتی حاضرم همین شش ماه را پشت خط بمانم و پا به توپ نزنم و پس از اتمام قراردادم با خیال راحت به پرسپولیس بپیوندم. نکته جالب این داستان آنجا بود که پرسپولیسی‌ها مبلغی نیز به عنوان پیش‌پرداخت انتقال در جیب ایرج چپانده بودند تا رسانه‌ها از او به عنوان یکی از تحفه‌های آتی پرسپولیس در فصل جدید خبرپراکنی کنند. ایرج به دنیای ورزش ۱۴ دی ماه ۱۳۵۲ گفته بود که: چون در عقاب تسهیلات لازم برایم فراهم نمی‌شود و همواره با دردسرهایی در این تیم روبه‌رو هستم قصد ترک این تیم را دارم و در صورت این اتفاق بدون‌شک پرسپولیس آشیانه بعدی من خواهد بود. من هیچ قراردادی با عقاب ندارم. تنها به خواسته سرهنگ سرودی از تیم نیروی‌هوایی به عقاب رفته‌ام. من چون در استخدام نیروی‌هوایی هستم تا زمانی که آنها تیم داشته باشند برای‌شان توپ می‌زنم اما چون این نیرو فاقد تیم فوتبال است این اجازه به من داده می‌شود که در هر تیمی دلم بخواهد بازی کنم. من سال‌ها در تیم تاج بودم اما به من فرصتی در آنجا داده نشد. حالا که موقعیت مناسبی دارم پرسپولیس را انتخاب کرده‌ام.
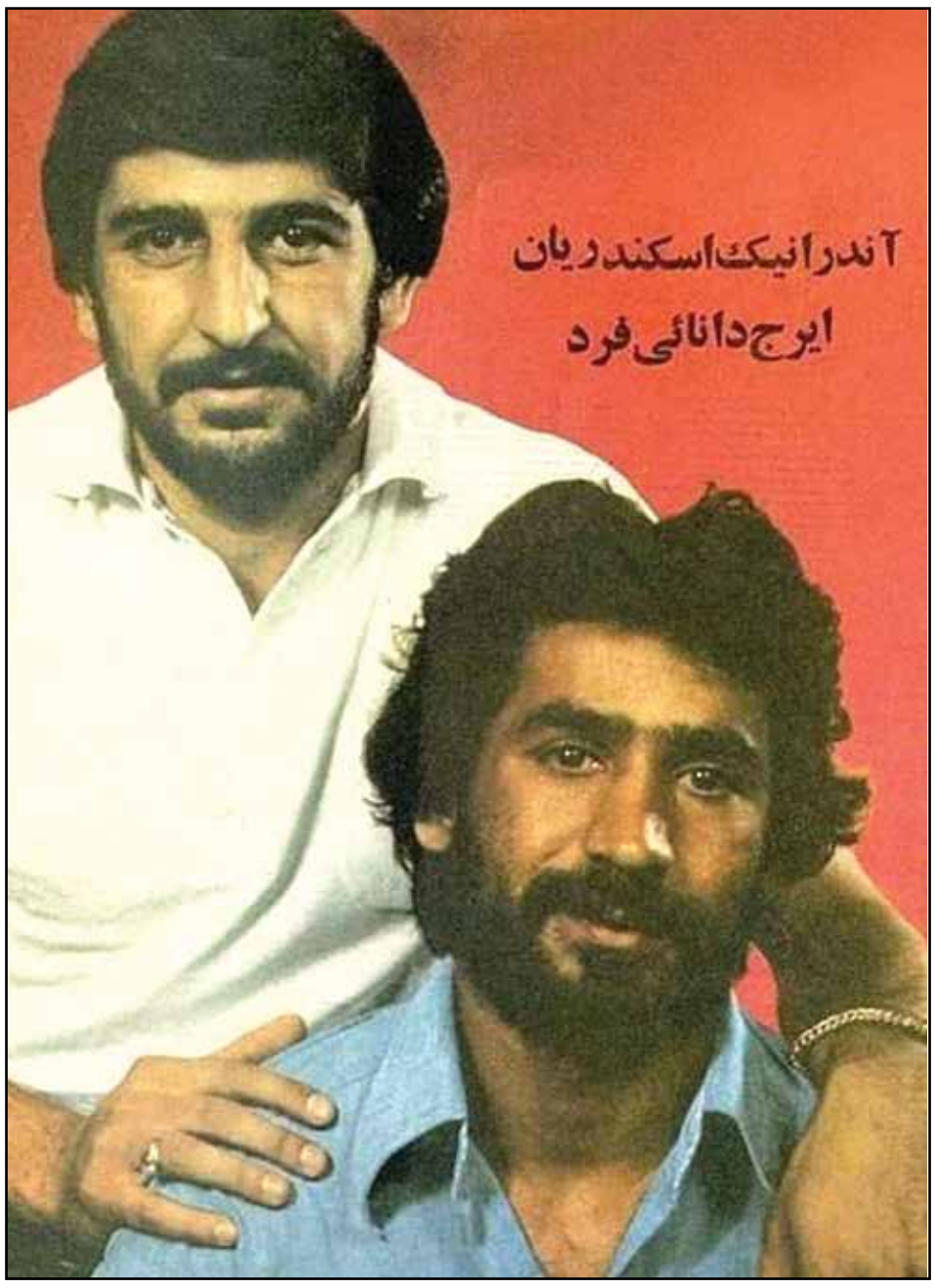
در حالی که قرارداد ایرج با باشگاه پرسپولیس به مدت دوسال در هیأت فوتبال تهران ثبت شده بود پروسه انتقال به بن‌بست رسید و ناگهان نامه‌ای از مقامات قضایی